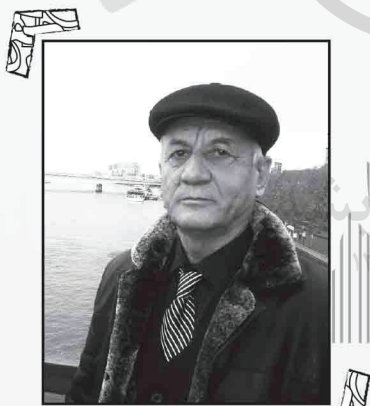


بازی با متن



دکتر محمدیونس طغیان ساکابی

نگاهی به مجموعه مقالات «بازی با متن» اثر قنبرعلی تابش

جریده‌ای دیده‌ایم، یا بوی عناد از آن استشمام می‌شده و یا نویسنده آن را تعبیر سوء می‌کرده است.

بازی با متن از لون دیگر و شامل سیزده مقاله است که بسیار مناسب و به ترتیب جاگذاری شده است. نخستین مقاله «اسطوره در شعر ابوطالب مظفری» نام دارد. جاگزاری این مقاله در صدر کتاب در نگاه نخست سؤال برانگیز می‌نماید. خواننده به این گمان که چون نویسنده (تابش) با شاعر (مظفری) حشری و نشری دارد، شاید از آن لحاظ نوشته خویش در باره شعر او را در اول کتاب جا داده باشد؛ اما با خواندن مقاله آشکار می‌شود که گپ‌های بسیار و جدی در شعر ابوطالب مظفری

بازی با متن آخرین کتابی است که از خامه شاعر و نویسنده کشور قنبرعلی تابش به بازار عرضه شده است. این کتاب از جانب نشر دانشگاه در قطع رقعی و در ۳۲۵ صفحه به چاپ رسیده است. کتاب غیر از یگان اشتباهات تایپی و یک دو مورد دیگر که معمولاً از تعجیل در کار نشر پیش می‌آید، دیگر مشکلی ندارد و در حقیقت می‌توان گفت که کتاب در نوع خودش جایگاهی ویژه‌ای در میان همه کتب ادبی در افغانستان دارد. باید اعتراف کرد که تاکنون نقدی با این شیوه در وطن ما معمول نبوده و حقیقت این است که اصلاً نقد ادبی در این کشور چندان رنگ و رونقی نداشته است. اگر گه‌گاهی نقدی را در روزنامه‌ای یا در

هست که گاهی از دید یک استاد کورذهن دانشگاه هم پنهان می‌ماند. صمیمانه اعتراف دارم که پس از خواندن این مقاله هوای برگشت به شعر مظفری در ذهنم زنده شده است. شعر مظفری را باید بار بار خواند تا به زوایای پنهان آن دست یافت.

اما سخن از غزنه برای من همیشه تازه است. نمی‌دانم با این شهر و دیار چه رابطه‌ای دارم که این قدر کشش در وجود من هست. مقاله تابش با عنوان «غزنه بستر نخستین‌ها و شاهکارهای ادب فارسی» دومین مقاله این کتاب است که توجه بیشتر مرا جلب کرد. تابش در طلیعه این نوشته‌اش به معنای ایران و مفاهیم فرهنگی و تاریخی آن پرداخته است. آن‌چه که جوانان را در افغانستان دچار یک خود بیگانگی و یک نوع انقطاع فرهنگی کرده است. این وضعیت پس از گزینش نام ایران بر جغرافیای خاص امروزین پدید آمد. چون از یک سو در همه متون قدیم، اوستا، بندش و مخصوصاً شاهنامه فردوسی جغرافیای ایران بیشترینه با سرزمین‌هایی منطبق است که امروز در حدود اربعه افغانستان می‌گنجد و از سوی دیگر، تبلیغات گسترده ناسیونالیستی در ایران که همه داشته‌های فرهنگی قدیم را به ایران امروزین پیوند می‌زند. این مسأله را دو عامل دیگر تقویت می‌کرد؛ یکی این‌که سخن گفتن در باب ایران قدیم و گذشته فرهنگی آن در نزد برخی از فرهنگیان و همچنان دولت‌های وقت غلط تعبیر می‌شد و مطرح‌کننده این‌گونه مسائل را به ایران‌گرایی و افتراق ملی متهم می‌کردند و از جانبی دیگر فرهنگیان افغانستان با این اندیشه که سخن گفتن درباره ایران قدیم مبادا سبب آزدگی‌های برادران ما در ایران شود، شاید در این باره لب فرو بسته بودند.

باید اذعان نمایم که هر چند جغرافیای ایران قدیم مخصوصاً در شاهنامه از رود سند در شرق تا نهر دجله در غرب را احتوا می‌کرده است؛ اما جغرافیای اساطیری و دوران پهلوانی شاهنامه دقیقاً در محدوده افغانستان قرار دارد و ما به خاطر رفع این پراکندگی‌های ذهنی مجبوریم که گذشته فرهنگی ایران زمین را توضیح کنیم تا که ذهن جوانان مادر این رابطه روشن شود. عدم درک و شناخت جوانان از گذشته فرهنگی شان را تابش با سهراب شاهنامه برابر می‌نهد که ناشناخته با پدر درآویخت و کشته شد. تابش می‌گوید: سهراب‌های امروزین ایران زمین ماییم نه تنها پدر یعنی تمدن فارسی دری خویش را نمی‌شناسیم، بلکه در برابر او خنجر بغاوت کشیده‌ایم و اندیشه قتلش را در سر می‌پروریم» و حکمروایان و زورمندان را به کاووس جهل و نادانی و کینه‌توزی که پدر را به پیکار فرزند مجبور کرده‌اند. بعد توضیح می‌دهد که این جغرافیای به نام افغانستان وارث همان ایران قدیم است و نقش شهرهای افغانستان را در توسعه ادبیات فارسی برجسته ساخته و می‌آید بر سر مسأله خویش و ادبیات را در غزنین عهد محمود و جانشینان او به بررسی می‌گیرد. او با یک جمله زیبا، دقیق و مهم جغرافیای فرهنگی ایران زمین را که میراث‌دار آن ماییم، چنین تصریح می‌کند: «ایران به مفهوم عام حوزه تمدنی مورد نظر است که خاستگاهش بلخ و شکفتن گاهش غزنه بوده است.»

تابش در این مقاله بر یک مسأله مهم، که نقش غزنه در سرایش

شاهنامه است، تأکید دارد. آن‌چه را که قابل تأیید بسیاری از شاهنامه‌پژوهان است، تابش تصریح می‌کند که محمود غزنوی تنها یک کشورگیر و لشکرشکن نه، که یک شخصیت فرهنگی شعرشناس و شاعرنواز نیز هست و بهایی که بر این مسأله قایل است، آن را در مقالات جدا نیز آورده است؛ «نقش و شخصیت سلطان محمود غزنوی در شاهنامه فردوسی». ایشان ارتباط شاه و شاعر را در سه نظریه گوناگون در طول تاریخ به بررسی گرفته است و با استناد به خود شاعر به اثبات رسانیده که یک پیوند دقیق آفرینشی میان شاه و شاعر وجود دارد.

فردوسی سرایش شاهنامه را در توس آغاز کرد و زمانی فراز آمد که به مرکز کشور (غزنه) سفر کند و شاهنامه را در آن شهر عزیز به پایان ببرد. یکی از مواردی که ارتباط آفرینشی شاه و شاعر را در شاهنامه تصریح می‌کند، مدایحی است که از زبان فردوسی در باب محمود سروده شده و در سراسر شاهنامه منعکس است. برخی از این مدایح در توس سروده شده‌اند که هم مدح محمود شاه بزرگ را در خود دارد و هم مدح برادر کوچک او که والی توس است؛ یعنی اگر میان شاه و شاعر یک ارتباط هر چند معنوی وجود نمی‌داشت، چنین مدایحی پدید نمی‌آمد. این‌گونه مسائل آن نظریاتی را منتفی می‌کند که گفته می‌شود گویا فردوسی این مدایح را در غزنه به شاهنامه افزوده است. پیروان این نظر به گونه‌ای شخصیت والای فردوسی را زیر سؤال می‌برند و او را مردی معرفی می‌کنند که گویا عمر شریف خود را از بهر سود جهان هدر کرده باشد. فردوسی بیست‌وسه بار در شاهنامه محمود را مدح کرده است و مخصوصاً که او را به خردمندی و دانایی متصف می‌کند:

خردمند دانا و چیره سخن

جوان او به سال و به دانش کهن

یا به این زیبایی:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

به گهواره محمد گوید درست

و یا در باب نژاد او که:

پدر برادر شهریارست و شاه

بنازد بدو گنبد هور و ماه

بعد بیاید و یکباره در هجوی بگوید که:

خرد نیست مر شاه محمود را

که بینم دلش مانع جود را

اگر شاه را شاه بودی پدر

به سر بر نهادی مرا تاج زر

از این قبیل یاوه‌سرایی‌هایی که با شخصیت فردوسی جور در نمی‌آید. فردوسی می‌توانست به جای هجو محمود، مدایح خود را از شاهنامه بستر.

آنانی که تعصب چشم‌شان را کور و بخت‌شان را شور کرده است و از پس هزار سال نشسته و جنگ ترک و تاجیک را راه انداخته‌اند، باید بدانند که نه فردوسی نماینده تاجیک به مفهوم امروزین آن و نه محمود نماینده ترک است.

در این مجموعه سخن
از بزرگان ادب فارسی
معاصر نیز هست. سخن
از فرخزاد، بانوی شعر
فارسی. این مقاله
«فرخزاد ابر شاعر
فراسوها» نام دارد.
شاعری که نام نامی اش
در صدر شاعر زنان زبان
فارسی و به نوشته
نویسنده «... صدای
ماندگار و متفاوت شعر
معاصر فارسی است.

محمود از قوم قرلق (خلخ-خلج)
است که شاخه‌ای از آن غلج یا غلجایی
شده است. قرلق‌های فارسی‌زبان که
خودشان را هزاره می‌دانند تا کنون
در سراسر افغانستان زندگی دارند
(هزاره‌های اهل سنت، ۱۳۹۷: ۲۲۰).
و اما «همسانی‌های متن تاریخ
بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی»
نیز نوشته‌ای است با اهمیت درباره
تحقیق و پژوهش درباره متون کهن
که به گمان ما به صورت مستمر و تا
پایان بررسی انبوهی از متون کهن باید
بدان بها داد. من سال‌ها پیش از این در
سومین همایش زبان فارسی در تهران،
با توجه به مشکلاتی که در شرح دیوان
ناصر خسرو به ملاحظه رسید، پیشنهاد
همکاری در زمینه تتبع در متون قدیم را

مطرح کردم. در غیر این صورت باید فرهنگ بزرگ لهجه‌های افغانستان
تدوین شود.

اما در بحث «زبان فارسی از دیدگاه محمود طرزی» نویسنده هدف
مهمی را در نظر دارد که گره‌گشای مهم‌ترین مشکل وطن ما است و آن
برخورد با زبان فارسی است. واقعیت این است که از حدود یک‌صد
سال بدین سو زبانی که باید بدان با همدیگر سخن بگوییم و اندیشه
خویش را بیان کنیم، وجود ندارد. دولت‌ها عمدتاً در پی استقرار زبان
پشتو به حیث یگانه زبان رسمی کشور بوده‌اند. در این موارد، تابش
طرزی را گواه می‌آورد. در روزگاری که مشکلات بسیاری در رابطه زبان
فارسی دری ایجاد شده و فارسی و دری و تاجیکی را زبان‌های مختلف
و جدا از هم می‌پندارند و این بحث مخصوصاً برای پشتوزبان‌ها مفید
است؛ اما شوربخانه آن‌چه که محمود طرزی پیشنهاد کرده بود که
برای زبان عموم مردم و زبان رسمی کشور (فارسی) باید فرهنگستان
زبان ایجاد شود، از گنجینه ادبیات مردم در غنای آن سود برده شود و
از جستجو در میراث گذشتگان استفاده صورت گیرد، دولت آمد و
پشتو تولنه ایجاد کرد و برای افغانستان و مردم آن مشکل تراشید. همه
مردم مجبور به یادگیری زبان پشتو شدند. در مناطق سکونت اوزبیکان،

بنیان‌اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ترکمنان، بلوچان و... مکتب را به زبان پشتواره انداختند و این اسباب عقب ماندن کشور را فراهم کرد. تابش با این نوشته بر مهم‌ترین مسأله انگشت گذاشته است و رعایت اندیشه و نظر نویسنده گره‌های کوری را از مشکل کشور ما باز می‌کند.

طرح «سلطه در زمانی هنر بر سیاست» به نمکی می‌ماند که بر زخم هنرمندان پاشیده شده باشد و شرح قصیده «شهر سنایی» اثر استاد باختری در ذیل این بحث پادزهری است که هنرمند از پافتاده را نیرو می‌بخشد؛ یاد باختری و کوتاهی دولت‌ها در برابر او، گزنده‌ای است مانند آن شعر سنایی که گفته بود: «پیش کر بر بطسرا و پیش کور آینه دار».

تحلیل اشعار تغزلی امروز افغانستان با روش گفتمانی یک نقد نو در شعر افغانستان است. هر چند در مجموع نقد در افغانستان کم‌رنگ است، این‌جا شعر تغزلی افغانستان با روش تحلیل گفتمان بررسی شده است. دو شیوه گفتمان پایداری و تغزل برجسته و با نمونه‌هایی مشخص شده‌اند. یکی از این نمونه‌ها شعر استاد خلیلی در موضوع ناهید و دختران مظاهره‌چی کابل است که ندانسته آب به آسیاب دشمنان آزادی خود ریختند و استاد خلیلی آن را جاودانه ساخت.

اما «بسترها، آسیب‌ها و راهکارهای جنبش‌های اسلامی از نظر علامه اقبال» مقالتی دیگر و از نوع دیگر است که هر چند با دیگر مقالات و صله‌ناپذیر می‌نماید؛ اما در روزگار ما با اهمیت است. تابش در این بحث مسائل مهمی را مطرح می‌کند. خواندن این مقاله مخصوصاً برای قشر جوان کشور مهم انگاشته می‌شود؛ مخصوصاً که زرق و برق دموکراسی غربی جوانان ما را فریفته و از فرهنگ شرقی خودشان دور کرده است.

در این مجموعه سخن از بزرگان ادب فارسی معاصر نیز هست. سخن از فرخزاد، بانوی شعر فارسی. این مقاله «فرخزاد ابر شاعر فراسوها» نام دارد. شاعری که نام نامی‌اش در صدر شاعر زنان زبان فارسی و به نوشته نویسنده «... صدای ماندگار و متفاوت شعر معاصر فارسی است. او نه تنها شعر زنانه را با قدرت بی‌بدیل وارد ادبیات فارسی کرد که در میان مردان هم خاص‌ترین صدا و نوترین سبک شعری تلقی می‌شود. فرخزاد مدرن‌ترین شاعر معاصر ایرانی و زبان فارسی در قرن بیستم است». در این بحث عمدتاً همانندی‌ها و هم‌نوایی‌های فرخزاد با نیچه فیلسوف آلمانی سنجیده شده است. این همانندی‌ها و هم‌نوایی‌ها در شاخص‌ها و مقوله‌های سنت‌ستیزی و اخلاق‌گریزی، توجه به جسم به حیث گوهر اصلی وجود بشر، تنهایی، یأس، ناامیدی، دل‌بستن به هنر به حیث جلوه تقدسی بشر و محقق ابر انسان با استفاده از مکاشفات معرفتی و آفرینش هنری جستجو شده است. این مقاله خواننده را به زوایای زیبا و نامکشوف شعر فرخزاد و هم‌نوایی آن با اندیشه‌های نیچه رهنمونی می‌کند. در خوانش یک شعر شاید خواننده به یک بخش و گوشه‌ای از هنرمندی شاعر توجه می‌کند و آنگاه که نقدی از آن توسط منتقد ادبی منتشر شد، گوشه‌های پنهان و زیبای هنر و شعر کشف می‌شود.

تأثیر انقلاب اکتبر بر شعر معاصر افغانستان نام مقاله دیگر این مجموعه است که تابش با عرضه چند نمونه از چند شاعر محدود، شتابان از کنار این چپ‌روی‌های گنه‌کارانه گذشته است؛ اما حقیقت این است که تأثیر انقلاب اکتبر بر شعر معاصر افغانستان خیلی سهمگین و گسترده است تا جایی که می‌شود آن را یکی از محرکات انقلابی‌گری در این کشور انگاشت. در آغاز قرن بیست موج بزرگی از اندیشه‌های انقلابی سراسر دنیای ما را فراگرفت و از آسیا تا افریقا و امریکای لاتین رادرنوردید. این جادر همسایگی افغانستان انقلاب‌های بزرگی در کشورهای روسیه و هم‌چنان در چین دنیای آن روزگار را دگرگون کرده بود، ممکن نبود که افغانستان با همه مشکلاتی که داشت، از این پیشامدها رنگ نگیرد؛ اما بیشترین این تأثیرپذیری‌ها از اثر تحولاتی بود که در کشور ایران نضج می‌یافت. نشرات حزب توده ایران در این زمینه قابل یادآوری و دقت بیشتر است. برای این مقالت مجال بیشتر وجود دارد و نویسنده می‌تواند به گونه گسترده‌تر و دقیق‌تر به آن بپردازد و نمونه‌های بیشتری از این نحله فکری بیاورد تا در آینده تاریخ ادبیات‌نگاران و محققان ادبی را به کار آید.

در این مجموعه دو مقاله دیگر در معرفی دو مجموعه شعر از دو شاعر توانای افغانستان آمده است. مرثیه مرگ عقاب در معرفی مجموعه شعری ابوطالب مظفری و نعمت اندوه در معرفی مجموعه شعری عبدالله اکبری زیر نام «راهی نشانم ده که بگریزم».

آخرین گفتار این مجموعه زیبا «حسن صدف شد» نام دارد. در این نوشته یکی از اشعار علی معلم تأویل و تفسیر شده است، این رویکرد به گمانم یکی از راه‌های دست‌یابی به زوایای نامکشوف شعر معاصر فارسی است؛ مخصوصاً که شاعران ما گاهی با هر دلیلی که بوده شعر خویش را در لفافه‌های سخن پوشیده و دسترسی تازه‌کاران و همه علاقمندان شعر بدان‌ها ممکن نیست مگر با تأویل و تفسیر این چنینی. در پایان این نوشته جای دارد که از نوشته‌های مهم و زیبای تابش در زمینه ادبیات و نقد ادبی یک بار دیگر قدردانی کرده و برای این شاعر آرزوی سلامتی و توانایی بیشتر نمایم.